

Analyzing Central Government and Local Azarbaijani Rulers' Functionality in Confronting Sheikh Obeidollah Shamzini's Rebellion (1289-1297AH/1880-1881 AC)

Asadollah Zaghian

Ph.D. student, Department of History, Faculty of Humanities, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran,
zaghian@yahoo.com

Feizollah Boushasb *

Assistant Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran,
f.boushasb@yahoo.com

Soheyla Torabifarsani,

Associate Professor, Department of History, Faculty of Humanities, Najafabad Branch, Islamic Azad University, Najafabad, Iran,
tfarsani@yahoo.com

Abstract

Sheikh Obeidollah Shamzini's rebellion is considered as one of the most renowned political and social crises in Qajar Era, due to its being multi-faceted. This rebellion at the highest levels of government in Iran led to reactions. Although the life of Sheikh Obeidollah's rebellion was short, it was considered one of the most important events of the late Naseri Era, given its background and its internal and external dimensions. The examination of the documents of the period under discussion shows that the issue related to Sheikh Obeidollah was very important for Iran and the mind of the Qajar statesmen was involved. This article focuses on the issue of analyzing the performance of the central government and local rulers of Azerbaijan in confronting the rebellion of Sheikh Obeidollah Shamzini (1298-1297 AH / 1881-1880 AC) and describing and analyzing the events in a library and documentary way. The main question of this research is that, considering the use and function of the military forces used to deal with the insurgents, how did they influence the containment of the crisis? Here, it is assumed that deficiency on state part in this case is attributed to lack of organizational management and the king, Nasser al-Din Shah, himself in facing such events. The weak association between central government and ruling authorities in Azarbaijan, in addition to deficiency in organizational structure and management, and wrong conduct of affiliates constitute the failure in controlling these crises.

Keywords: Nasser al-Din Shah, Mirza Hossein Sepahsalar, the Militia, Sheikh Obeidollah

* Corresponding author

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (علمی - پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و چهارم، دوره جدید، سال دهم
شماره چهارم (پیاپی ۴۰)، زمستان ۱۳۹۷، صص ۱۱۵-۱۳۳
تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۰/۲۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۴

تحلیل عملکرد دولت مرکزی و حاکمان محلی آذربایجان در رویارویی با شورش شیخ‌عبیدالله شمزینی (۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ ق/ ۱۸۸۰ و ۱۸۸۱ م)

اسدالله زاغیان* - فیض‌الله بوشاسب گوشه** - سهیلا ترابی فارسانی***

چکیده

شورش شیخ‌عبیدالله شمزینی، به‌مثابه یکی از بحران‌های مهم سیاسی اجتماعی دوره قاجار، از زوایای گوناگون شایان تأمل است. این شورش در سطح عالی‌ترین مقام‌های حکومت ایران واکنش‌هایی در پی داشت. عمر شورش شیخ‌عبیدالله کوتاه بود؛ ولی باتوجه به زمینه‌ها و ابعاد و پیامدهای داخلی و خارجی آن، از وقایع مهم اواخر دوران ناصر می‌شود. بررسی اسناد دوره موضوع بحث نشان می‌دهد برای ایران، مسائل مربوط به شیخ‌عبیدالله بسیار مهم بود و ذهن دولتمردان قاجار را به خود مشغول کرده بود.

این نوشتار از زاویه تحلیل عملکرد دولت مرکزی و حاکمان محلی آذربایجان در رویارویی با شورش شیخ‌عبیدالله شمزینی (۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ ق/ ۱۸۸۰ و ۱۸۸۱ م)، به موضوع نگرینسته و توصیف و تحلیل رویدادها به روش کتابخانه‌ای و اسنادی انجام شده است. پرسش اصلی این پژوهش آن است که عملکرد نیروهای نظامی که برای مقابله با شورشگران به کار گرفته شد بر مهار بحران چه تأثیری گذاشت. به‌نظر می‌رسد بخش عمده‌ای از ناکارآمدی حکومت در مدیریت بحران شیخ‌عبیدالله را باید در ضعف عملکرد و مدیریت غلط دولت مرکزی و شخص ناصرالدین شاه قاجار، در مقام عالی‌ترین مدیر بحران، دانست. تعامل ضعیف بین دولت مرکزی با حکومت آذربایجان و ضعف ساختاری و کارکرد نادرست دستگاه‌های مرتبط، از جمله قوای دولتی، از دیگر مؤلفه‌های ناکارآمدی در مدیریت این بحران است.

واژه‌های کلیدی: ناصرالدین شاه، میرزااحسین سپهسالار، نیروهای نظامی، شیخ‌عبیدالله

* دانشجوی دکتری، گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، zaghian@yahoo.com

** استادیار، گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران (نویسنده مسئول)، f.boushasb@yahoo.com

*** دانشیار، گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران، tfarsani@yahoo.com

مقدمه

در واپسین سال‌های سده سیزدهم قمری (۱۲۹۷ و ۱۲۹۸ ق/ ۱۸۸۰ و ۱۸۸۱ م)، شورش شیخ‌عبیدالله گُرد در شمال غرب ایران و در مناطق هم‌مرز با عثمانی به وقوع پیوست و روی برخی شهرهای منطقه از جمله مهاباد، میاندوآب، مراغه و اورمیه تأثیر گذاشت و دولت مرکزی برای مهار آن، به اعزام نیروی نظامی ناچار شد. این شورش در روابط ایران و عثمانی نیز بازتاب یافت و به مناقشه‌ای منطقه‌ای تبدیل شد. ماجراجویی شیخ‌عبیدالله، بی‌کفایتی و سوءمدیریت برخی حاکمان محلی و مرکزی و نبود تعامل سازنده با رؤسای ایلات و عشایر و مردم گُرد منطقه آذربایجان، تحریک‌های دولت‌های عثمانی و انگلیس، اختلاف‌های قومی و مذهبی و برخی مسائل مشابه را باید در ردیف مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری این شورش آورد. شورش شیخ‌عبیدالله در سطح عالی‌ترین مقام‌های حکومت ایران واکنش‌هایی در پی داشت. عمر شورش شیخ‌عبیدالله کوتاه بود؛ ولی باتوجه به زمینه‌ها و ابعاد و پیامدهای داخلی و خارجی آن، از وقایع مهم اواخر دوران ناصری محسوب می‌شود. بررسی اسناد دوره موضوع بحث نشان می‌دهد مسائل مربوط به شیخ‌عبیدالله برای ایران بسیار مهم بود و ذهن دولتمردان قاجار را به طور کامل به خود مشغول کرده بود.

طی سده‌های اخیر، در جامعه ایران روابط اقوام و حاکمیت از زوایای گوناگون مطرح بوده است و امروزه نیز در محافل علمی، از جمله مسائل نظری مهم است و واقعیتی چندوجهی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی است. این موضوع هرگاه در کنار دیگر مسائل و واقعیت‌های اجتماعی قرار می‌گیرد وضعیتی پیچیده و چندبُعدی پدید می‌آورد که درک و دریافت واقعی از آن به نگاهی همه‌جانبه نیاز دارد؛ علاوه بر

این، هر مسئله و موضوع به‌تنهایی یا در ترکیب با دیگر زمینه‌ها و عوامل می‌تواند در مسیر کاهش یا افزایش اعتماد عمومی به حاکمیت ایفای نقش کند. به گونه‌ای که می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که میان افزایش اعتماد جامعه به حاکمیت و کاهش شورش‌ها و بحران‌های سیاسی و اجتماعی رابطه‌ای معنادار به چشم می‌خورد؛ به نحوی که هرچه بر میزان اعتماد عمومی به حاکمیت افزوده شود از میزان شورش‌ها و بحران‌های اجتماعی کاسته خواهد شد.

بدیهی است بهره‌گرفتن از تجارب تاریخی بر ژرفای برداشت و مطالعه‌ها می‌افزاید و این امر از جمله مهم‌ترین هدف‌ها و ضرورت‌های این نوشتار است. این پژوهش به روش کتابخانه‌ای و توصیف و تحلیل رویدادها و اسناد تاریخی انجام می‌شود. پرسش اصلی پژوهش آن است که عملکرد نیروهای نظامی که برای مقابله با شورشگران به کار گرفته شد، بر مهار بحران چه تأثیری گذاشت. به‌نظر می‌رسد بخش عمده‌ای از ناکارآمدی حکومت در مدیریت بحران شیخ‌عبیدالله را باید در ضعف عملکرد و مدیریت غلط دولت مرکزی و شخص ناصرالدین شاه قاجار، در مقام عالی‌ترین مدیر بحران، دانست. تعامل ضعیف دولت مرکزی با حکومت آذربایجان و ضعف ساختاری و کارکرد نادرست دستگاه‌های مرتبط، از جمله قوای دولتی، از دیگر مؤلفه‌های ناکارآمدی در مدیریت این بحران است.

براساس بررسی به عمل آمده، در سال‌های اخیر کیومرث فیضی در مقطع کارشناسی ارشد پایان‌نامه‌ای با موضوع «قیام شیخ‌عبیدالله شمزینی در دوره ناصرالدین شاه» نگاشته است. باتوجه به گُردبودن نگارنده، تاحدودی از منابع گُردی خوبی استفاده کرده است؛ ولی در بررسی این شورش، تمامی ابعاد و پیامدهای آن واکاوی نشده و پژوهشگر تنها به‌صورت

محدود و روایی موضوع را بررسی کرده است. «جستاری پیرامون جنبش شیخ‌عبیدالله شمدینی» کتاب دیگری است که محمد کلهر در سال ۱۳۷۵ نگاشت و در سال ۱۳۹۳ چاپ کرد و در همان سال روانه بازار شد. کتاب دو بخش مجزا از هم دارد که در بخش نخست، نویسنده ابتدا به صورت مختصر شورش شیخ‌عبیدالله و پیامدها و علت‌های شکست آن را بررسی می‌کند. غیر از نمونه‌های ذکرشده، درباره شورش شیخ‌عبیدالله پژوهش مستقل دیگری صورت نگرفته است و در این زمینه، اطلاعات باید از منابع مآخذ مختلف گردآوری شود.

چگونگی ارتباط و تعامل حاکمان محلی با رؤسای کردها

چگونگی انتصاب و عملکرد برخی حاکمان محلی از نکته‌های تأمل‌برانگیز ایالت آذربایجان است که بیشتر آنها به دور از شایستگی‌های لازم و کافی مدیریتی، در پی منافع شخصی بودند (غوریانس، ۲۵۳۶: ۷۲ و ۷۳) و در این مسیر، گاه با عناصر متنفذ محلی برخوردارهای تقابلی و دفعی داشتند؛ برای نمونه باید به معین‌الدوله حاکم ارومیه و برخوردار او با برخی بزرگان ایل زرزا در منطقه اشویه اشاره کرد. معین‌الدوله بدون توجیه، این افراد را از مناصب اجدادی خود برکنار کرد و سپس آنها را جریمه و مجازات کرد (افشار، نسخه خطی: ۹). این عده حتی از اعتراض و شکایت خود در تبریز نیز نتیجه‌ای نگرفتند (امین‌الدوله، ۱۳۷۰: ۶۷) و همین رفتار سبب شد خوانین زرزا به همراهی با شیخ‌عبیدالله و مقابله با حاکمان محلی روی آورند (غوریانس، ۲۵۳۶: ۵۶ و ۵۵).

عملکرد ضعیف و بحران‌ساز برخی حاکمان محلی، از جمله معین‌الدوله (طاهر احمدی، ۱۳۷۰:

۶۶۳) و عده‌ای دیگر، به‌ویژه در تأمین امنیت و نیازهای ابتدایی جامعه و نیز بی‌احترامی به باورهای مذهبی اهل سنت در منابع به‌روشنی بازتاب یافته است. «روزی یکی از حاجیان را دیدم می‌گفت تا حال در میان ما اذان به طریق شیعه‌ها رسم نبود، آن هم از دولت شاهزاده در ماه رمضان دیده شد و بعضی کارها هم از حکام پیش نقل می‌کرد که برخلاف مذهب اهل سنت بود و همه سبب اشتعال کینه درونی آنها شده بود» (غوریانس، ۲۵۳۶: ۵۷). برخوردار حاکم ساوجبلاغ مکرری با حمزه‌آقا منگور نیز در همین چارچوب درخور ارزیابی است (نصیری، ۱۳۷۱: ۳۱). رفتار حاکم ساوجبلاغ حتی اعتراض ناصرالدین شاه را نیز در پی داشت (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۶۰).

همین برخوردها و تعامل نداشتن مؤثر حاکمان محلی باعث شد در هنگام شورش شیخ‌عبیدالله شمزینی، در منطقه مهم و راهبردی آذربایجان، بزرگان ایلات و عشایر گُرد و حتی مردم منطقه به حاکمان خود اعتمادی نداشته باشند و در واقع، مشروعیت حاکمیت در ضعیف‌ترین سطح خود بود.

وضعیت آذربایجان هنگام شورش

مشکلات ناشی از وقوع زلزله، خروج پانزده هزار نفر نیروی نظامی از آذربایجان برای همراهی شاه در سفر خراسان (عباسی، ۱۳۷۲: ۲۸۲)، ضعف در امکانات و آمادگی نظامی و تدارکاتی نیروهای مستقر در آذربایجان (عباسی، ۱۳۷۲: ۲۷۹)، برخورداری شورشیان از سلاح‌های پیشرفته، فساد برخی مأموران و حاکمان محلی (غوریانس، ۲۵۳۶: ۷۲ و ۷۳) و نمونه‌هایی از این دست از جمله نکاتی است که در توصیف اوضاع آذربایجان در زمان شکل‌گیری شورش شیخ‌عبیدالله باید به آنها اشاره کرد.

چگونگی آغاز شورش

شیخ عبیدالله شَمزینی، فرزند سیدطه، پس از فوت پدر به ریاست طریقت نقشبندی در منطقه نهری نائل شد. او با استفاده از موقعیت سیاسی مساعد منطقه‌ای و بین‌المللی و تمکن مالی مناسب که از تیول‌های محمدشاه قاجار به سیدطه و نیز دولت عثمانی به او و هدیه‌ها و نذرهای ناشی بود که مریدانش به او پرداخت می‌کردند، در مدت زمان کوتاهی در مقام بزرگ‌ترین رهبر روحانی سیاسی گرد شناخته شد. در این بین، خلاء قدرت ناشی از تبعید رؤسای گرد به خارج از کردستان نیز مؤثر واقع شد و به مرور زمان، او موفق شد به پشتوانه نفوذ مذهبی در میان توده‌های مردم گرد، قدرت سیاسی و اقتصادی خود را افزایش دهد؛ پس کم‌کم به فکر استقلال مناطق شرقی امپراتوری عثمانی افتاد که به طور عمده گردنشین بودند. برخی پژوهشگران شورش شیخ عبیدالله را از حیث نشئت‌گرفتن از مذهب و اتکا به پیروان طریقت، با قیام شاه اسماعیل صفوی مقایسه کرده‌اند (زکی، ۱۳۷۷).

در این زمان دولت عثمانی به علت ضعف شدید اقتصادی و نظامی، مرد بیمار اروپا شناخته می‌شد و روزه‌روز متصرفات خود را در اروپا از دست می‌داد. در این میان، دولت روسیه نیز به متصرفات عثمانی در شرق و غرب این کشور چشم داشت. در سال ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷م، روسیه به بهانه اینکه دولت عثمانی حقوق شهروندان مسیحی مذهب در متصرفات خود را رعایت نمی‌کند، به دولت عثمانی اعلان جنگ کرد. شیخ عبیدالله که زمینه را برای پیشبرد هدف‌های خود مهیا می‌دید، در حمایت از باب عالی اعلان جهاد کرد. «در سال هزار و دویست و نود و چهار که دولت بهیه روس با دولت علیه روم جنگ و آشوب داشته، همین شیخ عبیدالله در میان مشایخ عثمانی حکم جهاد

کرد. به هر طرف جهادنامه نوشته، با وعده مال دنیا و بهشت سی هزار نفر از کردها دور خود جمع کرده، طبل و علم برداشته، طرف قارس رفته، مختارپاشا (MokhtarPasha) و قورت پاشا (GhourtPasha) و سایر سرداران و سران عسکر روم وجود نامسعود او را غنیمت شمرده، با کمال احترام و جلال او را پیشنهاد و پذیرایی کرده و با تلگراف سلطان عبدالحمیدخان (nd Abdulhamidking)، خداوندگار دولت علیه را از آمدن شیخ عبیدالله اطلاع داده، از باب عالی فرمان و حکم جاری شده که از برای لشکر شیخ مزبور، تفنگ مارتین و اسباب و اسلحه جیره و سیورسات داده شود» (رساله خطی افشار، ۲۸ و ۲۷).

شیخ عبیدالله پس از گرفتن سلاح و مهمات، با مشاهده قدرت نظامی برتر روس‌ها، بدون اینکه اقدام نظامی خاصی انجام دهد به بهانه کمبود آذوقه و مهمات «اسلحه‌های مدرن مارتینی جدید اهدایی سلطان را برداشته و جبهه‌های جنگ را ترک می‌کند.» (جه لیل جه لیل، ۱۹۸۷: ۵۴).

تجهیز قوای شیخ عبیدالله به سلاح‌های مدرن و افزایش قدرت سیاسی و نظامی باعث شد او این بار ایده استقلال مناطق گردنشین عثمانی را به طور جدی‌تری مطرح کند. در این میان، مطرح‌شدن استقلال مناطق ارمنی‌نشین امپراتوری عثمانی که دولت‌های اروپایی، به‌ویژه روسیه، از آن حمایت می‌کردند اعتراض شدید شیخ عبیدالله را به دنبال داشت و عزم او برای تشکیل کردستان مستقل جزم‌تر شد. او نخست با تشکیل مجمع اتفاق مردم گرد و سپس با تشکیل گردهمایی بزرگی از رؤسا و شیوخ منطقه کردستان عثمانی و ایران در شمدینان، موضوع تشکیل کردستان آزاد را مطرح کرد که نظرهای او به اتفاق آرا به تصویب رسید (نصیری، ۱۳۷۱: ۳۴۱). پس از پایان این گردهمایی، فرزند شیخ مأمور حمله به ایران شد

۱۹)، به نظر می‌رسد حاکمان آذربایجان به امثال این گزارش چندان توجه نکرده‌اند.

گردهای شورشی با رهبری شیخ‌عبدالقادر فرزند شیخ‌عبیدالله و حمزه‌آقا منگور و تعدادی دیگر از رؤسای گُرد، حمله به ایران را آغاز کردند. آنها با عبور از مرز، نخست اشنویه را تصرف کردند و پس از آن متوجه منطقه سلدوز شدند. در این منطقه ایل قدرتمند و بزرگ قراپایاق سکونت داشتند که شیعه مذهب و ترک‌زبان بودند و آنها نیز به‌علت برخوردهای نامناسب حاکم محلی، از حاکمیت ناراضی بودند. انتظار می‌رفت این ایل بزرگ در مقابل تهاجم شورشیان مقاومت کند؛ اما بدون هیچ‌گونه مقاومت تسلیم شد (قراگزلو، ۱۳۹۳: ۱۱۷).

با انتشار اخباری مبنی بر رسیدن نیروهای شورشی به ساوجبلاغ مکری، لطفعلی میرزا کشیکچی باشی حاکم شهر در تلاشی ناموفق و بسیار دیر هنگام، در صدد جلب اعتماد سران قبایل گُرد برآمد؛ ولی چون توفیقی نیافت و اهالی شهر را همدل و هم‌نوا با شورشیان دید، به‌ناچار پا به فرار گذاشت و عازم میاندوآب شد. به‌دنبال فرار شاهزاده، قوای نظامی گُردها وارد شهر شد و بزرگان شهر و علما و مردم از آنها استقبال کردند. در شهر میاندوآب مردم محل، به کمک تعدادی معدود از قوای دولتی، در برابر کردها صف‌آرایی کردند. در نبردی مختصر که بین پیشقراولان شورشیان گُرد با مدافعان شهر روی داد، خالوی شیخ‌عبدالقادر کشته شد. با انتشار خبر کشته شدن میری‌بیگ، نیروهای گُردها با تمام قوا به شهر حمله کردند و نیروهای دولتی که در برابر نیروی به مراتب قوی‌تر گُردها تاب مقاومت نداشتند، پس از مختصر مقاومتی، به‌همراه علی‌خان حاکم مراغه و لطفعلی میرزا حاکم ساوجبلاغ مکری، شهر را بدون مدافع رها کردند و گریختند. پس از آن، شیخ

و حمزه‌آقا منگور، فرد ناراضی و متواری به خاک عثمانی، به فرماندهی و پیشکاری کل قشون کردها برگزیده شد.

مقدمه‌های شورش از پیش و به‌صورت غیررسمی فراهم شده بود؛ ولی شورش شیخ‌عبیدالله در شوال ۱۲۹۸ ق/سپتامبر ۱۸۸۰ م را فرزند دوم او، یعنی شیخ‌عبدالقادر، رسمیت داد که پیش‌تر به ایران رفته بود. نیروهای فرمان‌بردار او که شمارشان بالغ بر هشتاد هزار نفر بود، شهر ساوجبلاغ مکری (مهاباد کنونی) را تصرف کردند. در این حادثه تعداد بسیاری از مردم مسلمان و ارمنی و یهودی به قتل رسیدند. مدتی پس از این کشتار، شیخ‌عبیدالله برای پیش‌بردن مقاصد خود با عباس میرزا مُلک‌آرا، برادر نیمه‌گُرد ناصرالدین شاه، وارد مذاکره شد که مدت‌ها بود در کانون غضب شاه قاجار بود. بدون تردید برای تاج‌وتخت شاه قاجار این اقدام شیخ‌عبیدالله تهدیدی جدی به حساب می‌آمد؛ به ویژه اینکه انگلیسی‌ها و عثمانی‌ها نیز از شورش حمایت می‌کردند. با این حال، تلاش شیخ برای مجاب‌کردن شاهزاده قاجار توفیقی به همراه نداشت. مادر عباس میرزا گُرد بود؛ اما او به‌علت ترس از ناصرالدین شاه باز هم تسلیم خواسته شیخ نشد. به همین علت بار دیگر در کانون عنایت ناصرالدین شاه قرار گرفت و موفق شد حکومت قزوین را به دست آورد (ملک‌آرا، ۱۳۵۵؛ افشارارومی، ۱۳۹۰: ۴۸؛ بامداد، ۱۳۶۳: ۱۲۲۶/۲).

واکنش حاکمان محلی

باوجود برخی گزارش‌های واقع‌بینانه از اوضاع آذربایجان، از جمله در مکاتبه‌ی عبدالعلی‌خان سرهنگ که مأمور به «سرحداری بلوکات اورمیه» بود و درباره ضرورت توجه به اوضاع محلی نکته‌های درخور توجهی یادآوری کرده است (بیانی، ۱۳۵۶:

عبدالقادر و نیروهای فرمانبردار او وارد شهر شدند و به حکم پسر شیخ که به دنبال انتقام کشتن خالوی خود بود، مردم شهر را قتل‌عام کردند. مورخان تعداد کشته‌شدگان را از هشتصد و هفتاد نفر، شامل هشتصد و بیست مسلمان و پنجاه یهودی (غوریانس، ۲۵۳۶: ۴۳)، تا سه هزار نفر (کرزن، ۱۳۶۲: ۷۰۱) نوشته‌اند.

انتشار اخباری راجع به کشتار مردم بی‌گناه میاندوآب، در بین مردم آذربایجان موجی از خشم و اندوه به دنبال داشت و همین مسئله باعث شد مردم شهرهای اطراف به چاره‌جویی و تشکیل هسته‌های مقاومت مردمی در مقابل هجوم شورشیان توجه جدی کنند. حتی شیخ عبیدالله نیز به این رفتار شورشیان اعتراض کرد و طی مکاتبه‌ای با فرزندش او را شماتت کرد و انجام این اعمال را برخلاف رویه و مرام خود دانست (غوریانس، ۲۵۳۶: ۷۵).

قتل‌عام مردم شیعه‌مذهب میاندوآب تهییج احساسات مذهبی مردم را باعث شد و در نزد افکار عمومی، شورش شیخ را در حکم شورش مذهبی و علیه شیعیان معرفی کرد. با پیشروی کردها و انتشار اخبار قتل و غارت مردم میاندوآب، مظفرالدین‌میرزا که به وحشت افتاده بود مصطفی‌قلی‌خان اعتمادالسلطنه قراگزلوی همدانی را که رئیس نظام تبریز بود به همراه آقاخان سرتیپ افشار با تعدادی اندکی نیرو به بناب فرستاد. شورشیان پس از تصرف میاندوآب عازم بناب شدند تا این محل را نیز به متصرفات پیشین خود اضافه کنند؛ ولی برخلاف انتظار، در آنجا با مقاومت سخت مردم به رهبری میرزاعلی‌آقا قاضی بناب و قوای اعزامی از تبریز روبه‌رو شدند و با وجود تلاش بسیار، به تصرف شهر موفق نشدند (افشارارومی، ۱۳۹۰: ۱۳۸).

دفاع مردم بناب از شهر خود و کشته‌شدن بسیاری از مهاجمان و تصمیم ناصرالدین شاه برای فرستادن قوای رکابی به آذربایجان بروز تفرقه و اختلاف در بین شورشیان را باعث شد. این شورشیان از ایلات و عشایر متعدد تشکیل شده بودند؛ پس تعدادی از سران قبایل که از انتقام دولت بابت رفتار زشت خود در میاندوآب می‌ترسیدند و نگران آینده خود و ایل در کانون سرپرستی خود بودند با ترک اردو به میان ایل خود برگشتند و این‌گونه قابلیت رزمی قوا و روحیه شورشیان به شدت کاهش یافت (قراگزلو، ۱۳۹۳: ۱۲۱؛ صمدی، ۱۳۷۳: ۳۷).

پس از ملحق شدن تعدادی از کردهای شورشی به قوای ایران، شیخ عبدالقادر خشمگین شد و به آتش زدن چند پارچه روستا از دهات دهبکری اقدام کرد؛ چون مردمان این روستاها به اردوی اعتمادالسلطنه پیوسته بودند. قوای شورشی، حتی برخلاف توافقات پیشین، به مردمانی که با آنان بیعت کرده بودند نیز تعرض کردند و در ساوجبلاغ مکرری چندین مغازه از تجار گُرد شهر را غارت کردند. «پس از حرکت آنها [قوای شورشی] چند نفر از سوار منگور عقب مانده بنای تاخت‌وتاز در بازار و کوچه‌ها گذاشتند و به حجره‌های تجار ایران که تا آن وقت معاف مانده بودند هجوم می‌آوردند؛ ولی ساکنان شهر در مقام مدافعه برآمده، تیراندازی‌های بسیار از طرفین می‌کنند. چند نفر هم از هر طرف کشته می‌شود. با این همه، دوازده دکان کسبه گُرد را شکسته اسبابش [را] به غارت می‌برند» (غوریانس، ۲۵۳۶: ۷۰).

هدف بعدی کردهای شورشی مراغه بود که تعدادی نیروی نظامی اعزامی از تبریز و نیروهای مردمی از آنجا محافظت می‌کرد. «روز سیم ذی‌قعدة عمده الامراء و العظام حسن‌علی‌خان جنرال آجودان با

دو فوج هفتم شقاقی و قهرمانیه وارد مراغه گردید؛ ولی سربازانش از لوازم هیچ نداشتند. حتی یک شیپور که محل حاجتشان بود، از قاسم‌خان سرتیپ به رسم عاریه گرفته، بعضی از آنها که از خود تفنگی داشتند، بندش از ریسمان بود.» (منشی، ۱۳۹۳: ۳۴).

به علت ترس از وجود نیروهای دولتی و آمادگی نسبی مردم، به این قصبه نیز تهاجم جدی نشد؛ ولی تعداد بسیاری از مردم در روستاهای اطراف مراغه کشته شدند و اموال آنها غارت شد. «تاکنون از این قشونی که حاضر شده، به هیچ وجه فایده عاید نشده، کردها کماکان همواره به تاراج اموال و ریختن خون بی‌گناهان مشغول‌اند. علت اینکه قشون واقف و به دفع دشمن حرکتی نمی‌کنند دو فقره است: یکی اینکه موافق تقریر سرکار اعتمادالسلطنه که عدد لشکریان را از سرکردگان جویا شده بود، دو هزار و هفتصد نفر قلمداد کرده‌اند، هفتصد را سرکردگان دروغ گفته‌اند و هزار نفر هم قراول و مستحفظین منازل و غیره هستند. بقیه که هزار نفر است نمی‌تواند با این همه گُرد مقابله نماید. دیگری اینکه غالب از سربازان، خاصه تمام دو فوج جنرال از ملزومات، از قبیل ادوات و ملبوس و غیره هیچ ندارند» (منشی، ۱۳۹۳: ۳۷ و ۳۸).

کردها به شهر بزرگ ارومیه نیز حمله کردند. در حمله به ارومیه شیخ‌عبیدالله حاضر بود و نیروهای مهاجم را هدایت می‌کرد. نیروهای شیخ‌عبیدالله تا دروازه ارومیه پیش رفتند. قوای دولتی به‌همراه نیروهای داوطلب مردمی مقاومت شدیدی کردند و قوای مهاجم باوجود تلاش فراوان، به تصرف این شهر بزرگ موفق نشدند. در جریان محاصره ارومیه توسط قوای شیخ‌عبیدالله، آبوت (William Abot) کنسول انگلیس که ارومیه را نیز در حوزه مأموریت خود می‌دانست، به آن شهر مسافرت کرد و باتوجه به

آشنایی با شیخ‌عبیدالله، با او دیدار کرد و پس از آن با اقبال‌الدوله، حاکم ارومیه، ملاقات کرد و تلاش کرد به بهانه جلوگیری از کشتار مردم، او را وادار به تسلیم کند؛ اما با مخالفت اقبال‌الدوله روبه‌رو شد (ادیب الشعرا، ۱۳۴۶: ۵۴).

عواملی که باعث شکست شورش و عقب‌نشینی و فرار شیخ و یارانش به خاک عثمانی شد عبارت‌اند از: نپیوستن عباس میرزا ملک‌آرا به شیخ‌عبیدالله و حمایت از شورش او؛ مقاومت مردم و قوای دولتی در جریان محاصره ارومیه؛ جداسدن بخشی از نیروهای متحد شیخ که از عشایر فقیر بودند و تنها به امید غارت به صف شورشیان پیوسته بودند و حال با غارت اموال مردم به آنچه می‌خواستند رسیده بودند؛ واگرایی کردها اطراف ارومیه به علت غارت اموالشان توسط شورشیان؛ حمایت نکردن جدی دولت‌های عثمانی و انگلیس؛ رسیدن قوای کمکی دولتی از تهران و تبریز (کلهر، ۱۳۹۳: ۸۵).

اطلاع‌رسانی به دولت مرکزی

حکام محلی در بیشتر مواقع تلاش می‌کردند رویدادها و وقایع به اطلاع ولیعهد نرسد. پس از شروع بحران و اطلاع دولت مرکزی از شورش گُردها، ناصرالدین شاه و دیگر مرکز‌نشینان به انتقاد از عملکرد ولیعهد زبان گشودند و او را سرزنش کردند؛ چون از اوضاع درک درستی نداشته بود و به مرکز به موقع و مناسب اطلاع‌رسانی نکرده بود و اقدامات لازم را انجام نداده بود. ولیعهد که به شدت در فشار بود و حتی موضوع ولیعهدی و جانشینی شاه را در خطر می‌دید، در مکاتبات متعدد با شاه و سایر درباریان، درصدد رفع اتهام‌های وارده برآمد و گناه قصور و اهمال را بر گردن مرکز‌نشینان انداخت. شاه وقوع شورش کردها و ناآرامی در منطقه آذربایجان را

برای وجهه داخلی و خارجی ایران و شخص ولیعهد «بسیار قبیح» ارزیابی کرد و خواستار حل سریع مسئله شد. مظفرالدین میرزا ضمن پذیرش نسبی کوتاهی خود در حکمرانی آذربایجان، مقصر اصلی بروز شورش را «سابقین» معرفی کرد (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۹۱ و ۹۲).

بی‌اعتنایی به مکاتبه‌های ولیعهد و جدی‌نگرفتن هشدارهای او از سوی شاه و درباریان موضوعی است که در مکاتبه‌های مظفرالدین میرزا با شاه مطرح شده است. ولیعهد از ناصرالدین شاه تقاضا کرده است از این پس اخبار ارسالی او را بپذیرد و به آن اخبار اعتنا کند (فتنه شیخ عبیدالله کرد: ۱۳۹۰: ۹۴). در آخر نامه ولیعهد به صراحت اعلام کرده است نه ماه پیش در مکاتبه‌ای با دربار، اوضاع سرحد و شیخ عبیدالله را گزارش کرده است؛ ولی نمی‌داند آیا این مکاتبه را به عرض شاه رسانیده‌اند یا خیر؟ او به پیوست همین نامه تصویر نامه پیشین با شاه را برای اثبات ادعاهای خود ارسال کرد (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۹۴). ناصرالدین شاه در جواب ضمن پذیرفتن مطالب ولیعهد می‌گوید: «اعمال سابقین بد بود یا خوب گذشت، حالا امروز باید فکر کرد». اعتراف ناصرالدین شاه به دریافت هشدارهای ولیعهد از این حکایت دارد که در دارالخلافه هم، از شخص شاه گرفته تا بقیه صاحب‌منصبان هیچ‌کدام خطری که از ناحیه کردها آذربایجان را تهدید می‌کرد، جدی نگرفته بودند (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۹۵).

از دیگر مسائل تأسّف‌آور در شورش شیخ عبیدالله شمزینی این است که مقام‌های سیاسی عثمانی در داخل و خارج از کشور، هجوم اتباع گرد تبعه عثمانی را به خاک ایران نپذیرفتند. سفیر عثمانی در تهران طی ملاقات‌هایی با مقام‌های ایران، ضمن

انکار حمله یاران شیخ عبیدالله به ساوجبلاغ، کانون شورش را داخلی اعلام می‌کند (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۱۰۲). موضوعی که ولیعهد به شدت از آن انتقاد کرد و کارگزاران عثمانی را به دروغ‌گویی متهم کرد (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۱۱۰). با گسترش شورش و پیشروی سریع قوای شورشی، ناصرالدین شاه از ولیعهد خواست اخبار اوضاع و احوال آذربایجان را مرتب ارسال کند و همچنین دستوری صادر کرد که درباره حضور شیخ عبیدالله یا پسرانش در این شورش جست‌وجو کنند. هرچند گویا به گزارش‌های ولیعهد خود اعتماد نداشت (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۱۲۲).

واکنش دولت مرکزی: اعزام نیرو به آذربایجان

ناصرالدین شاه در بدو امر از محیط بحران و علت‌های شورش و اقبال مردم برخی شهرها از شیخ و سپاهیان او شناخت جامعی نداشت. تصور ناصرالدین شاه از این شورش این بود که حرکتی محدود، بی‌برنامه و کوتاه‌مدت است که درنهایت با مقابله کوتاه‌مدت و کم‌هزینه مهار می‌شود و اوضاع به زودی به حالت عادی برمی‌گردد (سندجی، ۱۳۷۵: ۳۶۴ و ۳۶۵). به همین علت در ابتدای بحران با هرگونه درخواست مظفرالدین میرزا برای اعزام قوای کمکی از تهران مخالفت می‌کرد. در این شورش حوادث و اتفاقات به صورت پیوسته و مستمر روی داد و ناصرالدین شاه که غافل‌گیر شده بود، تلاش کرد با شتمات ولیعهد و با کمترین هزینه بحران را کنترل کند؛ ولی در مقام مدیر بحرانی ناموفق و بی‌اطلاع از عمق حادثه، با صدور فرمان‌های احساسی و شتاب‌زده، در عمل موفقیتی به دست نیاورد.

با شروع شورش و پیشروی سریع شورشیان و تصرف چند شهر و روستا از جمله ساوجبلاغ مکری

(مهاباد کنونی) و محاصره ارومیه و احتمال حمله به تبریز، مظفرالدین میرزا که به وحشت افتاده بود در تلگرافی به ناصرالدین شاه، دوباره خواستار اعزام سریع نیروی کمکی شد. شاه در پاسخ نوشت: «شانزده، هفده هزار نفر قشون از سواره و پیاده توپخانه در آذربایجان است، با این همه قشون آیا خوب است شما در تلگراف بنویسید که از سواره و پیاده خمسه، گیلان، قزوین، گروس برای شما امداد فرستاده شود؟ والله بالله لایق نیست!» (فتنه شیخ‌عبدالله کرد، ۱۳۹۰: ۹۰).

ولیعهد رؤسای قوای دولتی پیشین در آذربایجان را مقصر دانست و گناه بی‌نظمی و آشفتگی در قشون دولتی را بر گردن آنها گذاشت (فتنه شیخ‌عبدالله کرد، ۱۳۹۰: ۹۳). با پیشروی کردها و اشاعه سریع بحران که با تخریب و ناامنی در مناطقی از آذربایجان همراه بود، ناصرالدین شاه که از شنیدن خبر پیشروی‌های شورشیان به وحشت افتاده بود، نخست مشیرالدوله را در مقام نماینده ویژه خود و فرمانده کل قوا در آذربایجان منصوب کرد و برای مدیریت بحران، او را به مناطق درگیری روانه کرد و به دنبال آن، دستور جمع‌آوری و آمادگی قشون دولتی به فرماندهی حشمت‌الدوله برای عزیمت به مناطق آشوب‌زده را صادر کرد (فتنه شیخ‌عبدالله کرد، ۱۳۹۰: ۱۵۴؛ صفائی، ۱۳۵۰، ۱۳؛ روزنامه‌ها ایـــــران، ۱۱ اذی قعه ۱۲۹۷ ق/ ۱۸۸۰ م).

حمزه میرزا (حشمت‌الدوله) در هنگام انتصاب به فرماندهی قشون اعزامی به آذربایجان در کهن‌سالی به سر می‌برد و پیش از رسیدن به منطقه درگیری در اثر بیماری درگذشت. با مرگ او قشون رکابی دچار تفرقه شد و برخی از سربازان بی‌نظم و فرصت‌طلب با سوءاستفاده از خلأ مدیریت پیش‌آمده، به غارت اموال و کشتار مردم در صابین قلعه و دهات اطراف آن دست

زدند. سپهسالار که نگران عواقب این اعمال بود موضوع را به اطلاع شاه رساند و خود برای سرکشی و نظم‌بخشیدن به اوضاع، عازم محل اردوی قوای دولتی شد. حاکم صابین قلعه درباره میزان خسارت قوای دولتی به اموال مردم چنین گزارش کرده است: «اگر اکراد وارد شده بودند، بیشتر و علاوه‌تر از خساراتی که از اهل اردو به دهات رسید نمی‌رسانیدند» (فتنه شیخ‌عبدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۴۵).

قوای ایران در سرمای بی‌سابقه آذربایجان بدون جیره و مواجب ماندند و تمامی تلاش سپهسالار صرف گرفتن قرض از تجار منطقه برای تهیه لباس مناسب و تجهیز نیروها شد و مکاتبه‌های متعدد او با شاه برای ارسال پول بی‌نتیجه ماند. شاه در عمل، برای ارسال پول به مناطق درگیری میل چندانی نداشت و کمبود پول و امکانات نیز باعث شده بود نیروهای خودسر و ناراضی برای سیرکردن شکم خود، به اموال مردم جنگ‌زده دست درازی کنند. در بین قوای اعزامی از سوی مرکز به آذربایجان تعدادی مستشاران اتریشی نیز حضور داشتند که در رسته توپخانه به کار گرفته شدند. در مسیر حرکت قشون ایران، بین فرماندهان ایرانی از جمله حسام‌الملک، رئیس فوج منصور، با مستشاران اتریشی اختلاف‌نظرهای چشمگیری به وجود آمد و در نهایت، جمع حاضر حرف فرماندهان ایرانی را پذیرفتند و به این ترتیب، نیروهای مستشاری اتریش تنها نظاره‌گر نبرد شدند (قراگزلو، ۱۳۹۳: ۱۴۴).

حسنعلی‌خان وزیر فواید، امیرنظام گروسی دوران بعد، نیز با فوج گروس به سمت منطقه درگیری حرکت کرد. از مکاتبه‌های او با ناصرالدین شاه چنین برداشت می‌شود که او نیز به‌سختی و با قرض گرفتن از تجار منطقه «مصارف لازمه قشون» را فراهم می‌کرد (امیرنظام گروسی، ۱۳۷۳: ۲۹).

هماهنگی با حاکمان و فرماندهان محلی

ناصرالدین شاه علاوه بر صدور دستور برای اعزام قوای رکابی، درصدد جمع‌آوری قشون ایالتی برای مقابله با شورشیان برآمد. تیمورپاشاخان، حاکم خوی، یکی از افراد صاحب‌منصب و مطمئن بود. تیمورپاشاخان پسر سردار کل پیشکار ناصرالدین میرزا و نوه حسین‌خان سردار ماکو بود (نصرت ماکویی، ۱۳۷۳: ۱۳). تیمورپاشاخان از ابتدای حاکمیت خود تلاش فراوانی کرد تا با شرکت در جنگ‌ها و دفع شورش‌ها، اهمیت گذشته خوانین ماکو را دوباره به دست آورد. از جمله اقدامات او باید شرکت در دفع حسن‌خان سالار و شرکت در جنگ هرات در سال ۱۲۷۳ق/۱۸۵۷م را نام برد (کلهر، ۱۳۹۳: ۲۴۷). شاه در تلگرافی به تیمورپاشاخان حکم کرد: «با فوج نهم خویی و فوج ماکویی و سواره آیرملو و سیستانی و چریک خویی و ماکویی معجلاً به جانب ارومی حرکت نماید» (قراگزلو، ۱۳۹۳: ۱۳۳). تیمورپاشاخان با هفت هزار نفر نیرو و هشت عراده توپ به کمک اردوی دولتی شتافت (اختر، ۲۱ ذی‌حجه ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م: ش ۲۸).

شواهد موجود نشان می‌دهد با وجود اوضاع بحرانی و احتمال سقوط شهر ارومیه، تیمورپاشا به بهانه‌های گوناگون، برای حرکت و کمک به نیروهای مدافع شهر تعلق می‌کرده است (سیاح، ۲۵۳۶: ۲۶۷؛ هدایت، ۱۳۶۳: ۸۷؛ امانت، ۱۳۸۵: ۵۲۵ و ۵۲۶). در واقع، شروع شورش و پیشروی سریع کردها، به باز شدن زخم چرکین اختلاف و رقابت‌ها بین مدیران بحران در آذربایجان منجر شد. اختلاف‌های قدیمی و ریشه‌دار بین بیوک‌خان (امام‌قلی‌خان)، اقبال‌الدوله حاکم ارومیه و تیمورپاشاخان حاکم خوی مهم‌ترین این اختلاف‌ها بود (ادیب‌الشعرا، ۱۳۴۶: ۵۶۶ و ۵۶۷؛ قراگزلو، ۱۳۹۳: ۱۳۵). دامنه این اختلاف‌ها و رقابت‌ها

او که مردی دنیادیده و سیاست‌مداری زیرک بود قادرآقا، از رؤسای قبایل گُرد و سه پسرش را که در ابتدای شورش از متحدان شیخ‌عبیدالله بودند و در ادامه از او جدا شده بودند، به‌اتفاق یکصد نفر از نیروهای نظامی با خود همراه کرد و به سوی مراغه حرکت کردند. او طی مکاتبه‌ای با شاه، هدف از این اقدام خود را چنین بیان کرد: «جان‌نثار در این خیال است که به واسطه او به تدابیر مختلفه اختلاف آراء و تفریقی در میانه جماعت کردها بیندازد» (امیرنظام گروسی، ۱۳۷۳: ۳۴). ولی مردم مراغه به‌علت آشنایی با پیشینه قادرآقا از ورود او و همراهانش جلوگیری کردند. «قادرآقا لابد می‌شود که در نزدیکی مراغه در یکی از دهات به سر می‌برد. جناب حسنعلی‌خان وارد مراغه می‌شود. اهالی مراغه ایشان را به‌خوبی وارد و پذیرایی می‌نمایند» (نادر میرزا، ۱۳۶۰: ۴۵۳). حسنعلی‌خان سپس همراه اعتمادالسلطنه به ساوجبلاغ رفت و ضمن شکست قوای شیخ‌عبیدالله این شهر را تصرف کرد. او پس از خاتمه شورش، عهده‌دار حکومت ساوجبلاغ مکرری شد و مأموریت تعقیب و دستگیری شورشیان، به‌ویژه حمزه‌آقا منگور، به او محول شد و چون با حيله، حمزه‌آقا منگور را کشت حکومت خوی، سلماس، ارومیه و صاین قلعه افشار نیز به او تفویض شد. یکی از علت‌های اصلی این انتصاب، گُردبودن امیرنظام گروسی و تلاش حاکمیت برای جلب اعتماد سران گُردهای ایرانی و آرام کردن اوضاع متشنج این مناطق بود که با درایت امیرنظام، این مهم تا حدود بسیاری تحقق یافت. امیرنظام گروسی بعدها با لقب سالار عسکر به ریاست قوای آذربایجان برگزیده شد و پس از مرگ علاءالدوله، پیشکار آذربایجان شد و در ادامه، با دریافت لقب امیرنظام، وزرات ولیعهد را نیز عهده‌دار شد.

به‌قدری افزایش یافت که ارومیه در آستانه سقوط قرار گرفته بود. گزارش وجود اختلاف بین اقبال‌الدوله و تیمورپاشاخان به تهران رسید و شاه در نامه‌ای به سپهسالار، از غرض‌ورزی‌های تیمور با اقبال‌الدوله به شدت گلایه کرد (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۳۲۹). شدت این اختلاف‌ها و نگرانی از تأثیر آن بر مدیریت بحران شورش را از نامه سپهسالار به ناصرالدین شاه درمی‌یابیم: «به‌قدری از این اختلافات تشویش دارم که از جمعیت شیخ و اکراد مشوش نیستم» (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۲۴).

ناصرالدین شاه نیز که از دوام اختلاف بین سران قوای دولتی، یعنی اقبال‌الدوله و تیمورپاشاخان، نگران بود برای چندمین بار از سپهسالار خواست به هر نحو و با صدور احکام سخت و تهدید، اختلاف‌های این دو نفر را مدیریت و رفع کند (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۲۵). ارومیه در محاصره سختی بود. قوای اندک دولتی به‌همراه نیروهای داوطلب مردمی و حتی اقلیت‌های دینی، مانند مسیحیان، دوشادوش هم با سنگربندی در شهر در حالی در زیر آتش‌باری شدید شیخ‌عبیدالله و یارانش به مقاومت ادامه می‌دادند که همچنان چشم انتظار رسیدن قوای کمکی به فرماندهی تیمورپاشاخان بودند؛ ولی سردار ماکویی از شتاب در حرکت خودداری کرد و با دادن وعده و وعید وقت‌گذرانی می‌کرد. در این زمان علمای شهر ارومیه با فرستادن نامه‌ای به تیمورپاشاخان، ضمن اشاره به اختلاف‌های او با اقبال‌الدوله، از تعلق او برای جنگ با کردها گلایه کردند و تهدید کردند موضوع را به اطلاع شاه خواهند رساند: «این قدر تأخیر می‌کنی که ارومیه را بگیرند تا او (اقبال‌الدوله) ضایع شود. ما بنده خدا و رعیت پادشاه هستیم» (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۳۲۶).

تیمورپاشاخان که از تهدیدهای مردم ارومیه مبنی بر رساندن فریاد خود به گوش شاه و درخواست مجازات او بیمناک شده بودند به‌ناچار سپاهیان خود را روانه ارومیه کرد. سپاهیان تیمورپاشاخان نیز در طول مسیر منازل ساکنان محلی را غارت می‌کردند که به اردوی شیخ‌عبیدالله پیوسته بودند (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۳۲۷). مقاومت مردمی در شهر و انتشار اخباری مبنی بر نزدیک شدن قوای تیمورپاشاخان باعث ایجاد وحشت در بین صفوف کردها شد و به دنبال آن، بنا به فرمان شیخ، کردها از محاصره شهر ارومیه دست برداشتند و به طرف حومه شهر حرکت کردند. با خارج شدن کردها از حومه ارومیه، تیمورپاشا به شهر وارد شد و به جای کمک به مردم شهر، آنها را به قتل رساند و اموالشان را غارت کرد (ادیب‌الشعرا، ۱۳۴۶: ۵۶۹؛ غوریانس، ۲۵۳۶: ۱۰۶ و ۱۰۷)؛ سپس به بهانه تهیه تدارک برای جنگ با شورشیان، به‌زور اموال مردم را جمع‌آوری و غارت کرد. اسکندر غوریانس ارمنی که در همین ایام از طرف شاه برای بررسی اوضاع به منطقه آذربایجان عزیمت کرده بود درخصوص غارتگری نیروهای تیمورپاشاخان شرح تاملی‌برانگیزی نوشته است (غوریانس، ۲۵۳۶: ۱۲۴ و ۱۲۵).

قوای تیمورپاشاخان در کوه جهود با قوای شیخ‌عبیدالله درگیر شدند و با شجاعت بسیاری که از خود نشان دادند موفق شدند قوای متجاوز گُرد را به عقب‌نشینی وادار کنند. سواره‌نظام گُردها همگی فرار را بر قرار ترجیح دادند و برای شیخ‌عبیدالله کمتر از پانصد نفر نیروی پیاده و به‌دردنخور باقی مانده بود. شیخ‌عبیدالله از شکست و فرار یاران خود به شدت هراسان شده بود و قصد فرار داشت که از اسب بر زمین افتاد؛ ولی با کمک معدود یاران خود از مهلکه نجات یافت. شیخ با حالت پریشان و بیمناک از

دستگیری یا کشته شدن به روستای سنگر پناه برد و نیروهای تیمورپاشاخان به دنبال او به آن روستا رسیدند و نزدیک بود کار شیخ را به اتمام رسانند که ناگهان تیمورپاشاخان در حرکتی عجیب و غیرمنتظره دستور بازگشت تعقیب‌کنندگان را صادر کرد (ادیب‌الشعرا، ۱۳۴۶: ۱۱۵). هر چه فرماندهان لشکر به تیمورپاشاخان اصرار کردند اجازه دهد کار را تمام کنند مؤثر واقع نشد؛ حتی اصرار و پیگیری اسحاق پاشاخان ماکویی، برادر تیمور، سودی نداشت (ادیب‌الشعرا، ۱۳۴۶: ۱۱۵ و ۱۱۶).

شاه که در مکاتبه‌های پیشین، بابت تأخیر در سرکوب اشرار، به تیمورپاشاخان توهین کرده و ناسزا گفته بود با شنیدن خبر شجاعت او در نبرد با گُردها در حوالی ارومیه یک مرتبه تغییر عقیده داد و در مکاتبه‌ای با سپهسالار، دادن پاداش مناسب به تیمور را خواستار شد؛ ولی مشخص نیست چگونه سپهسالار مبلغ پاداش را فراهم کرد. شاید وعده سرخرمن بود. موضوعی که سپهسالار در جواب مکاتبه شاه به آن اشاره می‌کند: «مگر پول هست؟ مگر پول پیدا می‌شود؟ از کدام پول و کدام خزانه باید پول بدهم؟» (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۱۵ تا ۴۱۷). ولی ناصرالدین شاه از جواب نامه سپهسالار عصبانی شد و در مکاتبه‌ای دیگر، با لحنی عتاب‌آلود و گلایه‌آمیز و بدون دادن پاسخ منطقی به پرسش‌های سپهسالار مبنی بر نداشتن پول در خزانه، نامه او را آیه یاس و مایه معطلی دانست و از او خواست بهانه‌گیری نکند و کار کند (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۱۹). سپهسالار که گویا به شدت از بی‌پولی و حمایت نشدن از سوی تهران مستاصل شده بود در جواب شاه نوشت: «حرف راست و صحیح و واقع‌گویا معصیت است» (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۲۰).

پس از شکست شورشیان و خروج نیروهای شیخ‌عبیدالله از کشور و عزیمت میرزااحسین‌خان سپهسالار به ارومیه، از اعمال خلاف شرع و قانون نیروهای تیمورپاشاخان شکایت‌های بسیاری وصول شد (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۶۰۱).

سپهسالار در مکاتبه با شاه، یکی از علت‌های احتمالی رفتار قشون تیمورپاشاخان با مردم ارومیه را سابقه دشمنی او با اقبال‌الدوله و طایفه افشار بیان کرد: «لکن اگر گفته شود که تیمورپاشاخان در دفع شیخ شرکت و حصه ندارد بی‌رحمی و بی‌انصافی نموده است، هم وحشیگری نموده و هم خدمت کرده است» (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۶۰۱). در این باره کلوزال (Closal)، کشیش بزرگ کاتولیک ارومیه، به سپهسالار اطلاع داد تیمورپاشاخان به راحتی می‌توانست شیخ را دستگیر کند؛ ولی از روی عمد اجازه داد او با چهل نفر از یارانش فرار کند (افشارارومی، ۱۳۹۳: ۱۱۹؛ فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۶۰۱؛ کلهر، ۱۳۹۳: ۱۳۵).

از ویژگی‌های مهم شورش‌های داخلی آن است که در جریان وقوع و مقابله با آن مردم عادی و غیرنظامی آسیب بسیاری می‌بینند. درواقع، به علت اینکه جبهه‌های جنگ در درون مرزهای سرزمینی کشور واقع است مردم نیز خواه‌ناخواه به میان معرکه کشیده می‌شوند. وقوع شورش گُردها در آذربایجان علاوه بر دولتمردان، مردم عادی را نیز غافل‌گیر کرد. نبود تعامل سازنده با مردم منطقه باعث شد ایلات و عشایر گُرد ایرانی در مقابل شورشیان کمترین مقاومتی نکنند. موضوعی که در کانون توجه و تعجب ناصرالدین شاه قاجار نیز قرار گرفت (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۲۶۳).

شاه نمی‌دانست کارگزاران حکومتش با عملکرد ضعیف خود، اعتماد عمومی را در جامعه از بین برده

روز، محافظان با افراد غارتگر همدست شدند و خود نیز به تاراج اموال بی‌صاحب اقدام کردند (غوریانس، ۲۵۳۶: ۷۴).

قشون دولتی حتی به ایل قراپایاق که ترک‌زبان و شیعه‌مذهب بودند حمله‌ور شدند و اموال آنها را غارت کردند (غوریانس، ۲۵۳۶: ۸۲). غارت ایل آذری‌زبان و شیعه‌مذهب که در ادامه بحران به قوای دولتی پیوسته بود و در راه مبارزه با شورشیان گُرد تلفاتی نیز متحمل شده بود، نشان‌دهنده این است که برای غارتگران دولتی شیعه و سنی، ترک و کرد و نیز متحد و دشمن تفاوتی نداشت و بنا به رویه جاری بر قوای پیروز، همه می‌باید غارت شوند. مدیران بحران در صحنه به جای آرام‌کردن اوضاع و کنترل احساسات قوای زیر فرمان خود و تشویق سران طوایف گُرد برای رهاکردن شیخ‌عبیدالله و پیوستن به آنان، همواره بر طبل جنگ و غارت می‌کوبیدند (منشی، ۱۳۹۳: ۴۵ و ۴۶).

ناصرالدین شاه نیز در مکاتبه‌ای که با ولیعهد انجام داد پس از تشکر از پیروزی‌های قوای دولتی در سرکوب اشرار در شهر اشنویه چنین نوشت: «غارتی که در اشنویه کرده‌اند بسیار خوب است، این طایفه زرزا بسیار شریر هستند. تمام طایفه زرزا باید قتل و غارت بشوند و هنوز کم کرده‌اند، آنها را بالمره باید تمام نیست و نابود کرد» (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۶۴).

سخت‌گیری به اهل سنت منطقه و ملاحظه‌نکردن حال مردم بیچاره در هنگام فحطی از دیگر مشکلات مردم مناطق شورش‌زده بود. غوریانس، فرستاده ناصرالدین شاه به مناطق آشوب‌زده، با ذکر آنها این مشکلات را در شورش مردم ضد حکومت مرکزی مؤثر می‌داند (غوریانس، ۲۵۳۶: ۵۷).

میرزاحسین سپهسالار برای اثبات ادعای خود، مبنی بر غارتگری آشکار قوای دولتی، از فردی به نام

بودند. نبود شایسته‌سالاری یا تکیه اندک بر آن، بی‌عدالتی در نظام مالیاتی، سخت‌گیری شدید بر رؤسا و بزرگان گُرد و... گسترش بی‌اعتمادی عمومی را در سطح جامعه موجب شده بود. کاهش اعتماد عمومی موجب شد مردم منطقه در مواجهه با هجوم قوای شیخ‌عبیدالله، از حاکمیت پشتیبانی نکنند؛ همچنین باعث شد تعداد بسیاری از سران و بزرگان، مردم عادی و حتی مقام‌های روحانی به شیخ‌عبیدالله و لشکریان او در حکم منجی نگاه کنند و با او بیعت کنند و متحد او شوند.

پس از ورود قوای اعزامی از مرکز و سایر نقاط به آذربایجان، آنها به دهات و مناطق متعددی هجوم بردند و از مردم بی‌گناه اموال بسیار غارت کردند. میرزاحسین‌خان سپهسالار در مکاتبه‌ای با شاه، ضمن بیان گزارشی از دیدار مناطقی که با هجوم و غارت سپاه اعتمادالسلطنه روبه‌رو شده بودند، از ویرانی دهات فیض‌الله‌بیگ با شلیک توپخانه دولتی خبر داد (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۵۲).

تداوم این خشونت‌های بی‌دلیل قوای دولتی در برابر کردهای منطقه، وحشت مردم و مهاجرت آنها به دیگر مناطق و بی‌اعتمادی آنها به اقدامات دولت در بازگرداندن آرامش به منطقه را باعث شد. براساس گزارش‌ها، حتی روستاهایی که در برابر قوای دولتی تسلیم می‌شدند نیز از غارت و چپاول بی‌نصیب نمی‌مانند. با انتشار اخبار قتل و غارت مردم روستاها توسط قوای دولتی، سکنه برخی از دهات که متحد شیخ‌عبیدالله بودند از ترس جان با رهاکردن خانه و کاشانه خود، به دیگر نقاط فرار کردند. سران طوایف گُرد که تسلیم شده بودند از اعتمادالسلطنه تقاضا کردند برای حفاظت از اموال مردم در برابر هجوم افرادی که برای به یغما بردن اموال می‌آمدند سلطان و سرباز بگمارد. اعتمادالسلطنه با این درخواست موافقت کرد و از قوای خود کسانی را مأمور این کار کرد؛ ولی پس از چند

عزیزالله خان نام می‌برد که در این غارتگری‌ها نقش داشت و با افتخار اعلام می‌کرد دستخط مبارک از شخص شاه دارد که این چنین رفتار کند. میرزا حسین سپهسالار همچنین خواستار برکناری حاجی صدرالدوله از مسند حکمرانی ساوجبلاغ شد: «اگر نهب و غارت و سوزاندن اتفاق نیفتاده بود ادامه حکومت وی عیبی نداشت؛ ولی حالا مردم متوحش و متواری هستند و بهتر است یک هم‌زبان آنها بر آنها حکومت کند تا اوضاع آرام شود» (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۵۰۵).

سرانجام ناصرالدین شاه پس از قتل و کشتار مردم بسیار، برای سپهسالار دستور صادر می‌کند با مردم منطقه مدارا کند: «باید کاری بکنند که مردم گُرد و سنی را از وحشت بیرون بیاورند و استمالت نمایند. قتل و غارت به هیچ وجه لازم نیست، به جذب قلوب و مهربانی حال کار کنید» (فتنه شیخ عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۴۸۳).

سخت‌گیری بیش از حد بر شورشیان و مردم گُرد منطقه که از شورش شیخ عبیدالله حمایت کرده بودند، باعث شد حتی تا چند سال پس از خاتمه شورش تعدادی از کشاورزان گُرد که از این شورش جان سالم به در برده بودند «در مراجعت نظر به فقدان وسایل از کشت و زرع بازمانده و به واسطه فشار گرسنگی در راه‌ها ویلان و به‌نوبه خود مسافریان را غارت می‌کردند» (دیالوفا، ۱۳۶۱: ۳۳).

نقش دولت‌های خارجی در شورش

پس از جنگ روسیه با عثمانی در سال ۱۸۷۷م/۱۲۹۴ق که با شکست عثمانی و حمایت نسبی ایران از روسیه همراه بود، معاهده سن‌استفانو به عثمانی تحمیل شد. از سوی دیگر واگذاری منطقه قطور به ایران رنجش عثمانی را در پی داشت و این کشور به‌دنبال جبران و تلافی این شکست بود (حسام معزی، ۱۳۶۶: ۴۳۷). باب عالی از دیرباز به

منطقه مهم و راهبردی قطور طمع داشت و از سال‌ها پیش، دولت عثمانی با توسل به قوای نظامی این منطقه را اشغال کرده بود و تمامی اقدامات دیپلماتیک ایران برای بازگرداندن این منطقه بی‌نتیجه مانده بود. در کنفرانس برلین، با حمایت روسیه و چند کشور اروپایی دیگر، قطور به ایران پس داده شد. هدایت علت تحریک گُردها توسط عثمانی‌ها را همانا تلافی همراهی ایران با روسیه در جنگ روسیه و عثمانی دانسته است (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۵).

در مقابل، دولت انگلیس با تمام وجود به حفظ تمامیت ارضی عثمانی علاقه داشت و با هوشیاری و احتیاط، پیشرفت‌ها و گسترش این رویدادها را رصد می‌کرد. رویدادهایی که تهدید گسترده حضور روسیه در کنار ایران را به‌دنبال داشت (Jwaideh, Wadie, 2006: 95). دولت انگلیس حتی در تغییر جهت جغرافیایی شورش شیخ عبیدالله نقش اساسی ایفا کرد. براساس اسناد موجود، ابتدا قرار بود شورشیان گُرد به رهبری شیخ عبیدالله شورش خود را در خاک عثمانی آغاز کنند و سپس آن را به داخل خاک ایران گسترش دهند؛ ولی شواهد نشان می‌دهد عوامل دولت‌های انگلستان و عثمانی در فاصله تشکیل دو مجمع موفق شدند رأی شیخ و رؤسای گُرد را تغییر دهند. به این شرح که ابتدا در اوت ۱۸۸۰م/۱۲۹۷ق کلایتون (Imilias Clayton)، کنسول انگلیس در وان، سفری دو ماهه به مناطق کردنشین آغاز کرد. هدف او از این کار به دست آوردن اطلاعات و آگاهی درباره آماده‌شدن شیخ و کردهای زیر فرمان او بود (جه لیل جه لیل، ۱۹۸۷: ۱۱۱ و ۱۱۲).

در ضمن همین دیدارها بود که کلایتون موفق شد نظر رؤسای گُرد را جلب کند و آنها را به جای طغیان ضد دولت عثمانی، برای حمله به ایران تشویق کند. خالفین (KhalFin.N.A)، مورخ روس، بنا بر

گزارش زینویف (JvanAlexivicZinioy)، سفیر روسیه در ایران، معتقد است اقدامات کلایتون و مذاکره با شیخ با توافق و اطلاع باب عالی صورت گرفت. از این رو، او ممانعت از حمله شیخ به عثمانی و تحریک او برای حمله به ایران را توطئه انگلیسی‌ها دانسته است (خالفین، ۱۹۷۱: ۱۷۵).

پس از این ملاقات‌ها حمایت انگلیس از شیخ عبیدالله وارد مرحله جدیدی شد. کامسراکان (kamsara kan)، کنسول روسیه در شهر وان، در گزارشی به سفارت آن کشور در عثمانی از اعزام کاروان‌های جنگ‌افزاری انگلیسی به نام کمک‌های غذایی برای مبارزه با گرسنگی و قحطی برای شیخ عبیدالله خبر می‌دهد (خالفین، ۱۹۷۱: ۱۷۶).

به این ترتیب با تلاش‌های انگلستان و دولت عثمانی، گردها از طرح قیام گسترده و سراسری خود ضد باب عالی چشم پوشیدند و در عوض، با کسب اطمینان از حمایت‌های سیاسی و نظامی دولت‌های عثمانی و انگلستان، آماده تهاجم به ایران شدند. اما در ایران، آبوت کنسول انگلیس در آذربایجان برخلاف مقررات و قوانین بین‌المللی، با حمایت معنادار از گردهای شورشی و حضور در جمع آنان در صدد «تخویف و تهدید و به تسلیم ترغیب و تمهید کرده نبض اهالی» (ناشناس، ۱۳۹۲: ۸۹) و قوای دولتی محاصره‌شده در ارومیه برآمد. آبوت به ظاهر در نقش یک میانجی، ولی در واقع با هدف کسب اطلاعات از اردوی ایران و انتقال اخبار و اطلاعات جمع‌آوری‌شده به اردوی شورشیان، با طرفین دعوا ملاقات‌هایی انجام داد و حتی برای تسلیم شهر ارومیه از شیخ‌عبیدالله مهلتی سه روزه گرفت؛ ولی باتوجه به نقش مخربی که داشت مدافعان شهر به او بدگمان شدند (منشی، ۱۳۹۳: ۴۵).

مدافعان شهر که از عملکرد جانبدارانه کنسول انگلیس از شورشیان خشمگین بودند در آخرین ملاقات او با شیخ‌عبیدالله و به هنگام ورود به ارومیه به او حمله کردند و از ورودش به شهر جلوگیری کردند. آبوت که به شدت ترسیده بود و تمامی تلاش‌های خود را برای تسلیم مدافعان ارومیه بی‌نتیجه می‌دید به اردوی شیخ‌عبیدالله بازگشت و از آنجا با همراهی گروهی از شورشیان به سمت تبریز حرکت کرد.

با شروع شورش شیخ‌عبیدالله که با ورود نیروهای نظامی او از مرز و هجوم به خاک ایران همراه بود، مظفرالدین میرزا با اطلاع‌رسانی به مرکز خواستار انجام اقدامات سیاسی و پاسخ‌گویی کارگزاران عثمانی مستقر در تهران شد؛ ولی وزیر مختار دولت عثمانی در تهران هرگونه دخالت شهروندان کرد خود در ایجاد آشوب در مناطق کردنشین ایران را به صراحت انکار کرد. ولیعهد در مکاتبه‌های خود با نخست‌وزیر، بر اثبات دخالت مستقیم کردهای عثمانی زیر فرمان شیخ‌عبیدالله نقشبندی اصرار کرد (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۱۰۹).

بررسی اسناد برجای‌مانده از آن روزگار از آن حکایت دارد که وزارت خارجه ایران با دولت عثمانی و سفارت‌خانه آن کشور در تهران مکاتبه‌های بسیاری انجام داد و ضمن اعتراض شدید به کوتاهی و مسامحه‌کاری آن دولت، پذیرفتن مسئولیت و انجام اقدامات مؤثر عثمانی را خواستار شد (گزیده اسناد وزارت خارجه، ۱۳۷۰: ۶۵۵). با اعتراض‌های ایران به دولت عثمانی و آشکارشدن دخالت مستقیم کردهای عثمانی در شورش، سامح پاشا (SamihPasha)، والی وان، به سفیر کبیر ایران در عثمانی تلگرافی ارسال کرد و برای نخستین مرتبه و

به طور رسمی، به حضور گردهای عثمانی در خاک ایران و هجوم به شهرهای مرزی اعتراف کرد. دولت عثمانی که از ابتدای شروع بحران به صورت آشکار و پنهان از اقدامات شیخ حمایت یا دست کم سکوت کرده بود، حال نیز در عمل، در مقابله با او اقدام چندانی انجام نداد. دولت عثمانی به ظاهر برای شیخ و گردهای عثمانی، در مناطق مرزی محدودیت‌هایی ایجاد کرد و برای مقابله با درخواست‌های ایران برای مجازات شیخ و یارانش و بازگرداندن گردهای ایرانی، هم‌زمان اعلام کرد قوای ایرانی به فرماندهی تیمورپاشا و علی‌آقای شکاک به خاک عثمانی تجاوز کرده و آنجا را غارت کرده‌اند.

از اقدامات مهم سپهسالار، در مقام نماینده تام‌الاختیار شاه در آذربایجان، فرستادن سفرایی به خاک عثمانی بود. او میرزارضاخان پسر معین‌الصدرات را به منطقه وان فرستاد تا با حکام آن ناحیه درباره گردهای شورشی متواری به خاک عثمانی گفت‌وگو کند؛ همچنین میرزا علی‌خان سرتیپ افشار را با مأموریتی مشابه به شهر قارص فرستاد. از دیگر اقدام‌های سیاسی که دولتمردان ایران برای تعقیب شورشیان و مجازات آنها انجام دادند، باید به ملاقات سلطان مرادمیرزا، عموی ناصرالدین شاه، با سلطان عبدالحمیدخان در بازگشت از سفر حج اشاره کرد. «سلطان عبدالحمید به جهت دوستی دولتی اطمینانی داده که شیخ‌عبیدالله را آورده در دارالخلافه و اسلامبول حبس نماید» (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۱۵۱).

سلطان عثمانی همچنین برای نشان‌دادن حسن نیت، مصطفی‌پاشا (Mustafa Pasha) را در مقام نماینده خود، همراه حسام‌السلطنه روانه دربار ایران کرد (فتنه شیخ‌عبیدالله کرد، ۱۳۹۰: ۱۵۱). تشدید فشار دولت‌های اروپایی و به‌ویژه روسیه بر عثمانی،

برای مهار شیخ‌عبیدالله، از دیگر اقدامات دیپلماتیک دولت ایران بود. در این باره می‌توان به اقدامات اسدالله طباطبایی سفیر ایران در مسکو و ملاقات‌های او با وزیر امور خارجه روسیه اشاره کرد (گزیده اسناد سیاسی، ۱۳۷۰: ۷۳۵). در سند شماره ۵۹۸ مورخه ۵ ذی‌قعدة ۱۲۹۹ق/۱۸۸۰م کاربردان وان طی تلگرافی اعلام می‌کند موسی‌پاشا (MusaPasha)، مصطفی‌پاشا، لوا و یوسف‌بیک (JosephBeik) میرآلای سواره مأمورند که با تدابیر مناسب و بدون اینکه جنجال و شورش رخ دهد، حکم سلطان را به شیخ‌عبیدالله اعلام کنند و او را متقاعد کنند به مکه برود. کنسول روسیه از موافقت سلطان عبدالحمید با تبعید شیخ خبر می‌دهد.

سرانجام پس از انجام اقدامات سیاسی ایران و با موافقت عبدالحمید، سلطان عثمانی، شیخ‌عبیدالله که در دوران حضور محترمانه خود در استانبول یک بار فرار کرده بود و درصدد جمع‌آوری مجدد نیروی نظامی برای تحرک دوباره بود، دستگیر شد و به حجاز تبعید شد و در سال ۱۳۰۱ق/۱۸۸۳م در شهر طائف درگذشت.

نتیجه

شورش شیخ‌عبیدالله شمزینی از زمینه داخلی و خارجی برخوردار بود و ابعاد آن علاوه بر منطقه آذربایجان در مناطق کردنشین عثمانی نیز بازتاب داشت. مهم‌ترین زمینه‌های داخلی شورش کردها را باید در نارضایتی حکام و رؤسای قبایل متعدد گُرد از کارگزاران دولت در آذربایجان و سیاست‌های سخت‌گیرانه دولت مبنی بر گرفتن مالیات‌های هنگفت از مردم منطقه جست‌وجو کرد. رهبران قبایل متعدد گُرد از ظلم‌های حکام محلی ناخشنود بودند و همین نارضایتی و رسیدگی نکردن به

وقوع این شورش همچنین باعث آسیب‌دیدن همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام ترک و کرد و شیعه و سنی در منطقه آذربایجان شد و زمینه‌ساز شورش‌های بعد نظیر شورش اسماعیل‌آقا سمیتقو شد.

نکته مهمی که از این پژوهش استنباط می‌شود این است که موضوع‌های گوناگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی هریک به‌تنهایی یا در کنار و آمیخته با یکدیگر، قابلیت فراهم‌آوردن زمینه شکل‌گیری و گسترش بحران‌های محلی و منطقه‌ای و ملی را دارند. به‌نظر می‌رسد حاکمیت در مدیریت بحران شیخ‌عبیدالله به این واقعیت توجه جدی نداشت. از جمله مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری بحران مذکور، ترکیب نارضایتی‌های پدیدآمده ناشی از مسائل قومی و مذهبی و اقتصادی و سیاسی بود. هدف این پژوهش تعیین و اندازه‌گیری سهم هریک از عوامل مذکور در شکل‌گیری و گسترش بحران نیست؛ اما اشاره به این نکته بسیار اهمیت دارد که از جمله عوامل تشدیدکننده بحران غفلت حاکمیت و مدیریت بحران از وجود زمینه‌ها و انگیزه‌هایی است که ظرفیت گسترش بحران در سطح و عمق را دارند.

1. Asadollah Zaghian
2. Feyzollah Boushasb Gooshe
3. Soheila Torabi Farsani

کتابنامه

الف. منابع فارسی

- . ادیب‌الشعرا، میرزارشید، (۱۳۴۶)، تاریخ افشار، به انضمام تاریخ قیام شیخ‌عبیدالله، به تصحیح و اهتمام پرویز شهریار افشار و محمود رامیان، تبریز: شفق.
- . افشار، علی، (۱۳۱۲ق)، شورش شیخ‌عبیدالله،

شکایت‌های متعدد مردم و رؤسای ناراضی کردها باعث واگرایی از حکومت و از بین رفتن اعتماد آنان به حاکمیت و خروج آنان از کشور و پیوستن به شیخ‌عبیدالله شد. توان نظامی شیخ که با ورود نیروهای نظامی کردهای ایران تقویت شده بود، زمینه را از هر نظر برای برآورده‌شدن آمال و آرزوی او در تشکیل کردستان آزاد فراهم کرد. انتصاب حمزه‌آقا به مقام سپهسالاری و پیشکاری کل قشون شیخ‌عبیدالله در حمله به ایران نیر در راستای بهره‌وری بیشتر از توان رزمی کردهای ایران بود. بروز شورش شیخ‌عبیدالله در آذربایجان، ضعف مفرط و بی‌لیاقتی مظفرالدین‌میرزا را بیش‌ازپیش آشکار کرد؛ پس در ذهن ناصرالدین شاه و مقام‌های دولتی، درباره شایستگی او تردیدهای بسیاری به وجود آورد.

بروز و ظهور شورش شیخ‌عبیدالله همچنین موقعیت مناسبی را ایجاد کرد تا میرزااحسین سپهسالار برای بازگشت مجدد به قدرت فرصتی پیدا کند. او که تنها مدتی پیش از شروع شورش در کانون خشم قرار گرفته و از مقام سپهسالاری نیز خلع شده و در مقام حاکم قزوین برگزیده شده بود، به فرمان شاه با مسئولیت کامل عازم مناطق بحران زده شد و با مدیریت مناسب خود، ضمن ترمیم اختلافات بین سران قوای دولتی، موفق شد از گسترش شورش به مناطق مختلف آذربایجان از جمله تبریز جلوگیری کند.

بروز ناامنی، از بین رفتن تعداد بسیاری از زیرساخت‌ها در حوزه کشاورزی و تجارت و فرار تعداد فراوانی از مردم کرد به کوهستان‌های مناطق مرزی و خاک عثمانی بروز بحران اقتصادی در منطقه آذربایجان را باعث شد که تا مدت‌ها پس از خاتمه شورش در منطقه آثار آن گریبان‌گیر مردم بود.

- کتابخانه ملی ملک، شماره ۳۸۷۲.
- افشارارومی، علی بن امیرلویه خان، (۱۳۹۳)، تاریخ کردها؛ شرح واقعه حمله شیخ عبیدالله کرد به آذربایجان در سال ۱۲۹۷ق، به کوشش یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- امانت، عباس، (۱۳۸۵)، قبله عالم ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۳۱۳-۱۲۴۷)، ترجمه حسن کامشاد، تهران: کارنامه.
- امیرنظام گروسی، حسن علی بن محمدصادق، (۱۳۷۳)، گزارش‌ها و نامه‌های دیوانی و نظامی امیرنظام گروسی درباره وقایع کردستان در سال ۱۲۹۷هجری، به کوشش ایرج افشار، شماره رکورد: ۴۹۵۱۳، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- امین الدوله، علی خان، (۱۳۷۰)، خاطرات سیاسی، به کوشش حافظ فرمائی، پیوست چهارم، تهران: امیرکبیر.
- بامداد، مهدی، (۱۳۶۳)، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، چ ۳، تهران: کتاب فروشی زوار.
- حسام معزی، نجف‌قلی، (۱۳۶۶)، تاریخ روابط سیاسی ایران با دنیا، به کوشش همایون شهیدی، تهران: علم.
- دیالافوآ، مادام، (۱۳۶۱)، سفرنامه مادام دیولافوآ در زمان قاجاریه (ایران و کلده)، ترجمه و نگارش فره‌وشی (مترجم همایون سابق)، تهران: کتابفروشی خیام.
- زکی، محمدامین، (۱۳۷۷)، تحقیقی تاریخی درباره کرد و کردستان، ترجمه و توضیح حبیب‌الله تابانی، تبریز: آیدین.
- سنندجی، میرزاشکرالله، (۱۳۷۵)، فخرالکتاب؛ تحفه ناصرالدین شاه، شماره ۴۰، زمستان ۱۳۹۷
- ناصری در تاریخ و جغرافیای، به انضمام پنج مقاله درباره قبایل کرد از دکتر حشمت‌الله طیبی، تهران: امیرکبیر.
- سیاح، حمید، (۲۵۳۶)، خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف به تصحیح سیف‌الله گلگار، چ ۲، تهران: امیرکبیر.
- صفائی، ابراهیم، (۱۳۵۳)، آئینه تاریخ، تهران: اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر.
- صمدی، سیدمحمد، (۱۳۷۳)، نگاهی به تاریخ مهاباد، مهاباد: رهرو.
- ظاهر احمدی، محمود، (۱۳۷۰)، تلگرافات عصر سپهسالار، خط تبریز (۹۶-۱۲۹۵ ق) تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- عباس میرزا ملک‌آرا، (۱۳۵۵)، شرح حال، به کوشش عبدالحسین نوایی و با مقدمه عباس اقبال، چ ۲، تهران: بابک.
- عباسی، محمدرضا، (۱۳۷۲)، حکومت سایه‌ها؛ اسناد محرمانه و سیاسی میرزا حسین خان سپهسالار، تهران: سازمان اسناد ملی.
- غوریانس، اسکندر، (۲۵۳۶)، طغیان شیخ عبیدالله شمرزینی در عهد ناصرالدین شاه، به اهتمام عبدالله مردوخ، تهران: دنیای دانش.
- فتنه شیخ عبیدالله کرد، «گزارش وقایع حمله کردها به صفحات آذربایجان در دوره قاجاریه»، مقدمه و تصحیح یوسف بیگ باباپور و مسعود غلامیه، تهران: مجلس شورای اسلامی.
- قراگزلو (سرهنک)، علی اکبرخان، (۱۳۹۳)، رساله افتتاح ناصری، تصحیح و تعلیق محمد کلهر، (ضمیمه کتاب جستاری پیرامون جنبش شیخ عبیدالله شمردینی ۱۲۹۷ق/۱۸۸۰م)، تهران: پردیس دانش.
- کرزن، جرج ناتانیل، (۱۳۶۲)، ایران و قضیه ایران،

. خالفین، ن. ا، (۱۹۷۱ م)، خه بات له ریسی
کوردستاندا، جه لال ته قی کرد و ویه تی به
کوردی، سلیمانی، چایخانه قیام.

ج. منابع انگلیسی

. Jwaideh, Wadie, (2006), The Kurdish national movement (Its Origins and development) . with a foreword by martin van Bruinessen , SYRACUSE UNIVERSITY PRESS

د. روزنامه

. اختر، ذی حجه ۱۲۹۷، ج ۳، ص ۳۹۸.
ایران، ارگان رسمی دولت ایران، مدیر مسوولی
محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزیر انطباعات،
ذی قعدة ۱۲۹۷ ق.

و. مقاله

. بیانی، خانابا، (۱۳۵۶)، یک سند تاریخی، بررسی
های تاریخی، ش ۳، ص ۱۱.

ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، ج ۲، ج ۲، تهران:
علمی و فرهنگی.

. کلهر، محمد، (۱۳۹۳)، جستاری پیرامون جنبش
شیخ عبیدالله شمدینی ۱۲۹۷ ق / ۱۸۸۰ م به انضمام
رساله افتتاح ناصری، تهران: پردیس دانش.

. گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی، (۱۳۷۰)،
(۱۳۱۳-۱۲۷۱ ق)، ج ۳، تهران: واحد نشر اسناد
دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.

. مخبر السلطنه، (هدایت)، مهدی قلی، (۱۳۶۳)،
گزارش ایران، ج ۲، تهران: نقره.

. -----، (۱۳۸۵)،
خاطرات و خطرات، تهران: زوار.

. منشی، علی اکبر، (۱۳۹۳)، بیان واقع وقایع مراغه؛

شرح حال واقعه حمله شیخ عبیدالله کرد به مراغه
در سال ۱۲۹۸ ق، مقدمه و تصحیح یوسف بیگ
باباپور و مسعود غلامیه، تهران: منشور سمیر با
همکاری انجمن تاریخ پژوهان مراغه.

. نادر میرزا، (۱۳۶۰)، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه
تبریز، با مقدمه محمد مشیری، تهران: اقبال.

. نصرت ماکویی، محمدرحیم، (۱۳۷۳ ق)، تاریخ

انقلاب آذربایجان و خوانین ماکو، قم: علمی.
نصیری، محمدرضا، (۱۳۷۱)، اسناد و مکاتبات

تاریخی ایران (قاجاریه)، ج ۳، تهران: کیهان.
نویسنده نامعلوم، روایت یک سیاح از شورش

شیخ عبیدالله، (۱۳۹۲)، تحقیق و تصحیح
محمد حسین سلیمانی و حسنعلی فریدونی، تهران:
مجلس شورای اسلامی.

ب. منابع کردی

. جه لیل جه لیل، (۱۹۸۷ م)، راپه رینی کورده کان
سالی ۱۸۸۰، وه رگیر له رووسی یه وه، دوکتور
کاووس قه فتان، به غدا، چایخانه الزمان.